بسمه تعالی

۰۷/۰۲/۹۴ امارات معتبره - حجیّت خبر واحد - خبر واحد در موضوعات

**حجیت خبر واحد در موضوعات**

**بررسی روایت عمربن یزید**

بحث در مورد عمر بن یزید بود در مورد عمر بن یزید یک عمر بن یزید بیاع السابری داریم و یک عمر بن یزید الصیقلی داریم این دو عنوان مورد بحث واقع شده که اینها یکی هستند یا یکی نیستند مرحوم نجاشی عمر بن محمد بن یزید أبو الأسود بیاع السابری مولی ثقیف کوفی ثقة، جلیل أحد من کان یفد فی کل سنة، روی عن ابی عبدالله و ابی الحسن علیهما السلام ذکر ذلک اصحاب کتب الرجال له کتاب فی مناسک الحج و فرائضه و ما هو مسنون من ذلک سمعه کله من ابی عبدالله علیه السلام این را ترجمه کرده و طریقی را ذکر می‌کند سه طریق دارد که دو تا از آنها به یک نفر منتهی می‌شود محمد بن عذافر هست، یکی به محمد بن عبدالحمید منتهی می‌شود، اشکالی مطرح شده که در این طریق باید سقط داشته باشد چون در طریق فهرست شیخ محمد بن عبدالحمید عن محمد بن عمر بن یزید عن الحسین بن عمر بن یزید عن ابیه نقل می‌کنددر این طریق عمر بن یزید خالی به این شکل وارد شده به نظر من این بحث مقداری نیاز به تامل دارد چون آن محمد بن عبدالحمیدی که در طریق رجال نجاشی هست محمد بن عبدالجبار از او نقل می‌کند، سعد حمیری هم از محمد بن عبدالحمید نقل می‌کندسعد حمیری یک طبقه متاخر از محمد بن عبدالجبار هستند در طبقه‌ی احمد بن ادریس هستند و باید دید چگونه هست آیا مثلاً محمد بن عبدالجبار او هم اشتباه هست احمد بن ادریس از محمد بن عبدالحمید هست یا یک چیز دیگری هست؟ ای نیاز به تامل بیشتری دارد یک نکته‌ای هم هست که من این را کار نکرده‌ام یکی از روات عمر بن یزید ابراهیم بن عبدالحمید هم هست از این زیاد روایت ندارد البته اینکه محمد بن عبدالحمید به توسط محمد بن عمر بن یزید عن حسین بن عمر بن یزید از عمر بن یزید نقل می‌کندکه در فهرست شیخ بود این در طریق شیخ صدوق در کتاب من لا

یحضره الفقیه در مشیخه عین همین هست البته آن هم در طریق با عمر بن یزید عبدالله بن جعفر الحمیری عن محمد بن عبدالحمید عن محمد بن عمر بن یزید عن الحسین بن عمر بن یزید عن ابیه عمر بن یزید همان جا دارد. به هر حال این بحث‌ها نیاز به تامل دارد محمد بن عبدالجبار در یک طریق سومی در مشیخه فقه وارد شده عبدالله بن جعفر حمی عن محمد بن عبدالجبار عن محمد بن اسماعیل عن محمد بن عباس عن عمر بن یزید احتمال می دهم که این وسط سقطی رخ داده باشد یعنی از این محمد بن عبدالجبار یک طریقی وسط افتاده باشد مثلاً احمد بن ادریس عن محمد بن عبدالجبار قال حدثنا همان محمد بن اسماعیل عن محمد بن عباس عن عمر بن یزید از محمد بن اسماعیل به آن محمد بن عبدالحمیدی که در طریق دیگر بوده پرشی انجام شده باشد به هر حال طریق نیازمند تامل هست که این وسط چه اتفاقی افتاده که تحریفات رخ داده این به بحث ما چندان نقش آن چنانی ندارد. مرحوم شیخ طوسی یک عمر بن یزیدی را به نحو مطلق ترجمه می‌کندگفته ثقة له کتاب بعد از طریق خود که به شیخ صدوق منتهی می‌شود طریق را به محمد بن عبدالحمید می‌رساند عمر بن یزید ثقة له کتاب اخبرنا به شیخ المفید (ره) عن محمد بن علی بن حسین بن بابویه عن ابیه و محمد بن الحسن عن سعد والحمیری عن محمد بن عبدالحمید عن محمد بن عمر بن یزید عن حسین بن عمر بن یزید عن ابیه که این حسین بن عمر بن یزید را دارد در رجال شیخ عمر بن یزید بیاع السابری کوفی در اصحاب الصادق علیه السلام شمرده شده است یکبار دیگر عمر بن یزید الثقفی مولهم البزاز الکوفی به این عنوان آمده که بیاع السابری منسوب به شاپور ذوالاکتاف هست شاپور ذوالاکتاف وقتی در جنگ با روم‌ها آنها را که شکست می‌دهد عده‌ای از رومی‌ها را آورده و در شوشتر ساکن می‌کند آنها صنعت دیبای رومی را که یک نوع حریر ممتازی بوده آنجا را می‌اندازند که این به عنوان سابری منسوب به شاپوری شناخته می‌شده که پارچه‌های ارزشمندی بوده که بیاع السابری و بزاز در واقع یکی هست شبیه این هم در مورد خود ابن ابی عمیر هست در مورد ابن ابی عمیر بعضی‌ها بیاع السابری و بعضی‌ها بزاز گفتند اینها یک نوع پارچه‌ی گران قیمتی بوده که معامله می‌شده است ثقفی هم که

نجاشی مولا ثقیف در مورد بیاع السابری تعبیر کرده در اینکه اینها یکی هستند تردیدی نیست در اصحاب الکاظم علیه السلام هم عمر بن یزید بیاع السابری را ذکر کرده و گفته ثقة له کتاب. آقای خویی در ادامه دارد بما ذکره هنا یظهر ان عمر بن یزید مذکور فی الفقه هو بیاع السابری و ان لم یصرح فی هناک کانه چون کتاب به او نسبت داده شده این باید همان کسی باشد که کتاب به او در فهرست شیخ نسبت داده شده است ولی این استدلال به خودی خود خیلی استدلال قوی‌ای نیست این در صورتی صحیح بود که شیخ طوسی در این قسمت رجال مثلاً به فهرست نظر داشته و از روی فهرست نوشته و یا منابع رجال و فهرست واحد باشد والا غیر از این باشد خیلی شاهد محکمی بر اینکه در رجال معرفی می‌کندبا آنکه در فهرست معرفی می‌کندیکی هستند نیست البته بعید نیست که اینها یکی باشند حالا وجه این را بعداً عرض می‌کنم حسین بن عمر بن یزید مال بیاع السابری هست محمد بن عمر بن یزید این هم مال بیاع السابری هست. در ذیل حسین بن عمر بن یزید یا محمد بن عمر بن یزید تصریح به بیاع السابری بودن یا بزاز بودن یا ثقفی بودن هست یا نیست اگر باشد مؤید این مطلب هست بودن چیز مناسبی هست برای اینکه اینها را به همدیگر ارتباط بدهد البته در آن طریق نجاشی که محمد بن عبدالحمید بود بگوییم همان طریق محمد بن عبدالحمیدی هست که در فهرست شیخ هست که سقط رخ داده وحدت این راحت هست نه از طریق رجال شیخ طوسی حالا بگوییم که اینها کانه یک نفر هستند و از آن طریق‌ها بتوانیم مطلب را تمام بکنیم. اینکه در طریق هم عمر بن یزید بیاع السابری محمد بن عبدالحمید واقع باشد و هم در طریق عمر بن یزیدی که در فهرست محمد بن عبدالحمید واقع باشد خود همین جزو مؤید‌های اتحاد هست ولو در داخل آن تحریف و گیری اتفاق افتاده باشد این هست که بگوییم محمد بن عبدالحمید در طریق هر دو نفر واقع شده باشد فی نفسه خالی از بعد نیست. یک عمر بن یزید صیقل داریم عمر بن یزید بن ضبیان الصیقل که نجاشی ترجمه کرده گفته عمر بن یزید بن ضبیان الصیقل ابو موسی مولی بنی نهد روی عن ابی عبدالله علیه السلام له کتاب که طریق این به محمد بن عبدالله بن قالب می‌رسد قال

حدثنا علی بن الحسن قال حدثنا محمد بن زیاد عن عمر به کتابه. اینجا اینکه مراد از این محمد بن زیاد در این طریق کیست یک بحثی هست مرحوم آقای خویی در یک جایی اشاره می‌کنند در اینکه مراد از محمد بن زیاد ابن ابی عمیر باشد بحثی نداشته باشد در حسن بن محمد بن سماعه محمد بن زیاد تعبیر می‌کنند که مراد ابن ابی عمیر هست. تعبیر محمد بن زیاد را بیشتر روات واقفه به ابی عمیر تعبیر می‌کنند کما اینکه محمد بن ابی عمیر هم روات واقفه بکار می‌برند ولی کمتر هست نمی‌دانم این چه علتی داشته است که بیشتر محمد بن زیاد می‌گفتند؟ بحث واقع شده که آیا محمد بن عمر بن یزید بن ضبیان صیقل با عمر بن یزید بیاع السابری یکی هستند یا یکی نیستند؟ مرحوم آقای خویی این گونه تعبیر می‌کنند و می‌گویند که یک سری شواهدی هست که نشان می‌دهد اینها متعدد هستند اولاً نجاشی هر دو را عنوان کرده این یعنی دو نفر هستند، ثانیاً در رجال شیخ هر دو عنوان شده، ثالثاً کنیه‌ی عمر بن یزید بیاع السابری ابوالاسود بوده و صیقل ابو موسی بوده است، رابعاً اولی مولی ثقیف بوده و دومی مولی نهد بوده، خامساً یک به عنوان مؤید این مورد را ذکر می‌کنند و نجاشی در مورد اولی گفته روی عن ابی عبدالله و ابالحسن و در مورد دومی فقط روی عن ابی عبدالله گفته شده و در هیچ جایی به عنوان راوی از امام کاظم علیه السلام شناخته نشده راوی از امام کاظم علیه السلام فقط عمر بن یزید بیاع السابری دانسته شده است، از آن طرف هم قرینه‌ی براتحاد گرفته شده است در شرح حال احمد بن حسین بن عمر بن یزید الصیقل ابو جعفر مرحوم نجاشی فرموده ابو جعفر کوفی ثقة من اصحابنا جده عمر بن یزید بیاع السابری روی عن ابی عبدالله علیه السلام اینها گفته‌اند از این استفاده می‌شود که صیقل و بیاع السابری یکی هست مرحوم آقای خویی می‌فرماید ظاهر احمد بن حسین بن عمر بن یزید این هست که صیقل صفت احمد هست نه اینکه صفت عمر بن یزید باشد و شاهد می‌آورند و می‌گویند اگر صیقل صفت عمر بن یزید باشد و جده عمر بن یزید الصیقل می‌گفت این شاهد درستی نیست چون شما مسلم گرفتید که اینها یکی نیستند این گونه گفتید در حالی که جده می‌خواهد بیان کند که این نوه‌ی عمر بن یزید بیاع السابری هست و این چه جهتی

دارد که بگویید حتماً باید صیقل تعبیر می‌کردند. من جور دیگری می‌خواهم عرض کنم اینکه ایشان در واقع اینجا به بیاع السابری بودن جد تصریح می‌کند گویا می‌خواهد بگوید این در مقام دفع توهم هست خیال نشود این نوه‌ی عمر بن یزید صیقل هست نوه‌ی آن یکی عمر بن یزید هست لقب صیقل این توهم را می‌آورد که این نوه‌ی عمر بن یزید صیقل هست می‌خواهد بگوید جد این عمر بن یزید صیقل نیست عمر بن یزید بیاع السابری هست والا اگر قرار بود برای تفهیم کردن اینکه اینها یکی هستند باید در شرح حال اینها ذکر می‌کردند که بیاع السابری همان صیقل هست نه اینجا در ضمن و لابلای یک بحثی با یک چیزی که اصلاً افهام این معنا نمی‌شود این مطلب را افهام کند بله اگر می‌خواهند این مطلب را برساند که جد احمد بن حسین بن عمر بن یزید صیقل عمر بن یزید صیقل نیست بلکه عمر بن یزید بیاع السابری هست برای افهام این مطلب این عبارت خوب هست ولی افهام اینکه بخواهد بگوید اینها یکی هستند این عبارت این معنا را نمی رساند. به نظر می‌رسد این عبارت با این تقریبی که عرض کردم که اگر قرار بود اینها یکی باشند با این عبارت تعبیر نمی‌کرد ذکر تصریح به بیاع السابری در شرح حال صیقل ظاهراً برای افهام این مطلب هست که جد این عمر بن یزید صیقل نیست بنابراین نتیجه‌‌ی بحث این هست که این عبارت استدلال بر وحدت که شده مؤید تعدد هست اگر نگوییم که این مؤید تعدد هست و خود برای افهام تعدد آورده شده مؤید وحدت نیست. مرحوم شوشتری در قاموس الرجال مایل به وحدت این دو نفر هست نکته‌ی اول اینکه ایشان در مورد نجاشی که گفته عمر بن محمد بن یزید می‌خواهد بگوید نجاشی اشتباه کرده این عمر بن یزید هست می‌گوید الظاهر ان عنوان النجاشی وهم در ترجمه عمر بن محمد بن یزید دارد لتفرقه به واتفاق غیره علی عنوانه عمر بن یزید و می‌گوید همه‌ی افراد دیگر این را عمر بن یزید گفته‌اند ولی به نظر می‌رسد نفس اینکه همه‌ی افراد دیگر عمر بن یزید گفته‌اند نجاشی عمر بن محمد بن یزید گفته شاهد بر اشتباه کردن او نیست چون ممکن هست این منسوب به جد باشد و معروف به جد خود بوده است مثلاً فرض کنید پدر او از بچگی از دنیا رفته بود و او پیش جد خود

بزرگ شده بود و همیشه به جد نسبت داده می‌شده است که شبیه این را نجاشی در ترجمه‌ی محمد بن سنان دارد می‌گوید محمد بن سنان از بعضی از نوادگان خود نقل می‌کندو می‌گوید محمد بن سنان نسبت به جد که سنان جد او هست پدر او در حالی که او کودک بود از دنیا رفت و کفله جده و نسب الیه بنابراین نجاشی در مورد عمر بن محمد بن یزید در ترجمه‌های مختلفی که در طرقی که ذکر کرده در طرق خود عمر بن یزید ذکر کرده است مجرد اینکه همه‌ی افراد دیگر به یک شکل دارند و نجاشی به شکل دیگر دارد دلیل باشد نفی آن نیست اولاً نسبت به جد خیلی شایع هست به خصوص اگر کسی باشد که از اول بزرگ شده‌ی پدر بزرگ خود بوده در نتیجه اصلاً چه بسا خیلی از افراد نمی‌شناختند که این نسبت به جد هست شبیه این در مورد ابن بلویه هست جعفر بن محمد بن بلویه که افراد می‌گفتند نجاشی ذکر می‌کندکه بلویه جد چندم او هست بنابراین از این جهت ما دلیل بر اشتباه بودن نقل نجاشی نداریم نجاشی این را با عنایت گفته این طور نیست که حواس او نبوده باشد و در این گونه نکات نسب شناختی قول نجاشی خیلی قول محکم‌تری هست اینکه ما بگوییم نجاشی اشتباه کرده مشکل هست البته من نمی‌خواهم اصرار داشته باشم که اثبات کنم نجاشی اشتباه نکرده است ولی اثبات اشتباه داشتن نجاشی دشوار هست حالا ممکن هست شما بگویید چون پسر او محمد بن عمر بن یزید بوده است بین اسم پدر و پسر قاطی کرده و عمر بن محمد بن یزید تعبیر کرده است این احتمال‌ها هم هست ولی اثبات اینکه اشتباه کرده خیلی مشکل هست. قاموس الرجال در واقع یک نوع اصلاح و تهذیب تنقیح المقال ماماقانی هست ایشان ابتدا چکیده‌ی مطالب تنقیح المقال را به صورت خیلی خلاصه می‌آورد و بعد با قال عبارتهای تنقیح را می‌آورد و بعد جاهایی که اشکال دارد آنها را طرح می‌کنددر مورد عمر بن یزید صیقل می‌گوید قال ادعی الشیخ فی رجاله فی اصحاب الصادق علیه السلام و عنونه النجاشی عبارت شیخ و عنوان نجاشی را می‌آورد و بعد می‌گوید صاحب تنقیح المقال گفته‌اند و هو غیر عمر بن یزید بیاع السابری المتقدم لتعدد عنوان النجاشی و رجال الشیخ و لتغایر الراوی، اقول لو کان استند ایشان می‌گوید به جای اینها بهتر بود استدلال‌های

دیگری ذکر می‌کرد که آن استدلال‌ها قوی‌تر از این استدلال هست یکی اینکه بیاع السابری مولی ثقیف هست و عمر بن یزید صیقل مولی نهد هست و یکی ابوالاسود هست و این یکی ابو موسی هست ایشان می‌گویند که تغایر راوی را نباید می‌آورد چون مجرد تغایر راوی اعم از وحدت اتحاد هست هر دو ممکن هست یکی باشند مثلاً در فهرست شیخ از طریق یک راوی نقل کرده در فهرست نجاشی از طریق یک راوی دیگر نقل کرده باشد بنابراین دلیل بر وحدت نیست بعد می‌گوید مع عند الراوی فی هذا و هو محمد بن زیاد عین الراوی فی ذاک و هو ابن ابی عمیر راوی این دو یکی هستند توضیح نداده‌اند که به چه دلیل راوی‌های اینها یکی هستند توضیح کلام ایشان این هست که در طریق فهرست شیخ طوسی عمر بن یزید نامی ترجمه شده و طریق این به محمد بن عمر بن یزید عن الحسین بن عمر بن یزید عن ابیه منتهی شده ایشان کانه با قراینی این گونه استظهار کرده که این عمر بن یزیدی که شیخ در فهرست ذکر کرده همان بیاع السابری هست که در رجال نجاشی ذکر شده و آن محمد بن عبدالحمید که در طریق او هست سقطی رخ داده است. نکته‌ی دوم اینکه در طریق مشیخه‌ی صدوق طریق به عمر بن یزید را ذکر کرده سه طریق هست یک طریق عین همان طریق فهرست شیخ هست فقط مقداری مختصر می‌باشد پس از این طریق استفاده می‌شود عمر بن یزیدی که فقیه هست مراد عمر بن یزید مذکور در فهرست هست عمر بن یزید در فهرست هم که قرار شد عمر بن یزید بیاع السابری باشد پس این هم عمر بن یزید بیاع السابری هست در طریق دیگر مشیخه محمد بن ابی عمیر واقع هست با این مقدمه‌ها استفاده می‌شود که محمد بن ابی عمیر راوی بیاع السابری هست هم چنانکه با عنوان محمد بن زیاد راوی از صیقل هم هست راوی صیقل غیر از راوی بیاع السابری هست آنجا برای تغایر گفته بود راوی های اینها مختلف هست ایشان دو اشکال می‌کندیک اشکال کبروی که اولاً تغایر راوی دلیل تعدد راوی نیست یک اشکال صغروی که تعدد راوی هم ندارند شما می‌گفتید از بیاع السابری چیزی روایت نمی‌کند از بیاع السابری هم محمد بن ابی عمیر با مقدماتی که عرض کردم روایت می‌کند. ایشان شروع به

پاسخ دادن به شواهد می‌کنند در واقع چند تا شاهد بود شاهد اول تعدد ذکر در رجال شیخ و رجال نجاشی ایشان در مورد رجال شیخ می‌گوید کما ان تعدد عنوان واحد مقطوع فی رجال الشیخ فی غایة الکثرة اینکه یک نفر با چند عنوان را ذکر کرده باشد این خیلی زیاد هست پس تعدد ذکر در رجال شیخ دلیل نیست ایشان یک اشتباهی اینجا مرتکب شده تعدد ذکر در رجال شیخ در جایی که بین دو عنوان فاصله باشد زیاد هست ولی این دو عنوان در رجال شیخ پشت سر هم ذکر شده عمر بن یزید ثقفی مولاهم البزاز الکوفی بعد آن عمر بن یزید الصیقل الکوفی بنابراین اینکه شما می‌گویید تعدد ذکر با فاصله زیاد هست ولی اینکه دو عنوان پشت سر هم این را ذکر کرده باشند این شایع نیست بنابراین شیخ اینها را دو تا می‌دانست به تعبیر دیگر معمولاً علت اینکه یک عنوان واحد در رجال شیخ متعدد ذکر می‌شود به دلیل اینکه مصدر آنها می‌خواند متعدد هست مثلاً شیخ طوسی در باب اصحاب الصادق علیه السلام در مصدر اصلی دارد یکی رجال ابن عقده هست و دیگری رجال برقی هست از رجال ابن عقده یک عنوان را ذکر می‌کند بعد به رجال برقی که می‌رسد چون اینها ترتیب الفبایی کامل نیست گاهی اوقات فراموش می‌کندکه قبلاً آن را ذکر کرده به عین لفظه گاهی اوقات تکرار می‌شود یعنی موردی که روشن هست که یکی هستند تکرار می‌شود گاهی اوقات با یک مقداری اختلاف کم که باعث می‌شود وحدت اینها پنهان شده و نقل شود درجایی که از دو مصدر اخذ شده باشد تکرار عنوان در رجال شیخ خیلی شایع هست ولی جایی که از یک مصدر اخذ شود تکرار عنوان خیلی شایع نیست و این نشانگر این هست که مؤلف مصدر واحد هم اینها را دو تا می‌دانسته است به این معنا که احتمال اتحاد اینها را نداده است و این دو ترجمه‌ی عمر بن یزیدها از مواردی هست که از رجال ابن عقده گرفته شده بنابراین ابن عقده، شیخ طوسی، نجاشی همه‌ی اینها عمر بن یزید صیقل را غیر از عمر بن یزید بیاع السابری می‌دانستند و این خیلی قرینه‌ی قوی می‌خواهد که برخلاف گفته‌ی همه‌ی ائمه رجال بخواهیم وحدت اینها را ثابت کنیم. ایشان تعدد ذکر نجاشی را هم این گونه جواب می‌دهد نجاشی اشتباه کرده و آن اشتباه منشأ توهم تغیر شده است ایشان عمر بن یزید بیاع

السابری را عمر بن محمد بن یزید دانسته و طبیعتاً وقتی این شد با عمر بن یزید صیقل که یزید اسم پدر او هست یکی نخواهد بود بنابراین این اشتباه ناشی از یک اشتباه دیگری هست که من عرض کردم اولاً اشتباه او در مطلب اول ثابت نیست اینکه ثابت باشد که ایشان عمر بن محمد بن یزید نیست آن ثابت نیست، ثانیاً اینکه اینها را دو نفر می‌دانسته است معلول عمر بن محمد بن یزید هست این هم ثابت نیست به چه دلیل شما می‌گویید اینها را متعدد می‌دانسته است بله احتمال این هست و احتمال دارد که منشأ متعدد دانستن او اشتباهی باشد که بالفرض آن اشتباه را بپذیریم این در حد یک احتمال هست و بیشتر از این نمی‌باشد که بخواهیم اثبات کنیم. ما شواهدی که برای وحدت می‌خواهیم قائل شویم باید خیلی شواهد قوی‌ای باشد که در مقابل همه‌ی این امارات تعدد بتواند بایستد ببینیم آیا ایشان شواهدی که برای این ذکر می‌کنند قوی هستند ایشان فعلاً شواهد را جواب می‌دهند و آن جواب‌ها فقط امکان وحدت را اثبات می‌کنداستقرام وحدت را از بین نمی‌برد. رجال شیخ را ما عرض کردیم ایشان می‌گفتند تکرار دو عنوان در رجال شیخ زیاد هست عرض کردم تکرار با فاصله‌ی کم اصلاً زیاد نیست حالا زیاد هم باشد به هر حال نص اینکه شیخ اشتباه کرده باشد ولو با فاصله خود همین یک نوع قرابت دارد به هر حال باید این اشتباه را به امور متعدد، اشتباه‌های متعدد ملتزم شویم که اینها نیازمند یک قراین قوی هستند.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»